

ثناء فاروق: خیابان‌های یمن خالی نیست

جوانا نیپلز میچل

ثناء فاروق در گفت‌وگو با نشریه‌ی گوئرنیکا توضیح می‌دهد که چرا خود را نه عکاس جنگ بلکه تصویرگر زندگی روزمره در یمن می‌داند. او امیدوار است که بتواند چهره‌ی واقعی مردم این کشور را به جهانیان نشان دهد و این تصور را از اذهان بزداید که یمنی‌ها تنها به فکر کشتن یکدیگرند.

در سپتامبر ۲۰۱۴، هنگامی که جنگ ناگهان در صنعا، پایتخت یمن آغاز شد، ثناء فاروق دیگر به قدم زدن سرخود در این شهر عادت کرده بود. فاروق بیست و چند ساله را پیش از آن نیز به عنوان عکاس خیابانی می‌شناختند. حدود شش ماه بعد، وقتی نخستین بمب‌ها بر سر صنعا فرود آمد فاروق تصمیم گرفت به مردم جهان نشان دهد که زندگی در خیابان‌های این شهر همچنان ادامه دارد.

طی دو سال بعدی، او در حالی که مجبور بود مدام از ایست‌های بازرسی نظامی عبور کند، زیر بمباران به کار عکاسی در خیابان‌های صنعا ادامه داد. فاروق در سپتامبر ۲۰۱۶ به لندن نقل مکان کرد تا تحصیلاتش را در مقطع کارشناسی ارشد عکاسی ادامه دهد. جدیدترین پروژه‌ی او کشمکش درونی‌اش را به تصویر می‌کشد، کشمکشی که اکنون پایان یافته است. در هر صفحه از کتاب عکس‌های او که با عنوان **به یاد پنجره‌های خرد شده** به چاپ رسیده، تصاویر پنجره‌هایی در لندن با قطعه‌ای از خاطرات فاروق در توصیف بمباران‌های صنعا تلفیق شده است. او می‌گوید: «زمانی که در لندن هستم، به این شیوه می‌توانم با آن جنگ سرکنم.»

فاروق که در یمن متولد و بزرگ شده است، در هفده سالگی برای به پایان بردن تحصیلات دبیرستانی‌اش به کانادا رفت و در همان جا و در دانشگاه کلارک ورچستر بود که با عکاسی خیابانی آشنا شد. هنگامی که در سال ۲۰۱۳ به یمن بازگشت، در خیابان‌های کشوری شروع به عکاسی کرد که در آن اصولاً به ندرت می‌توان عکاس زن یافت. او در خیابان‌های صنعا قدم می‌زد و پیش از آن که از عابران اجازه‌ی عکاسی بگیرد با آنها گفت‌وگو می‌کرد. این گفت‌وگوها به پایه‌واساس قصه‌گویی تصویری او در پروژه‌ی **روزانه‌های یمن** تبدیل شد.

در بحبوحه‌ی جنگ، این پروژه بر مبنای شرایط اضطراری جدید همچنان پیش می‌رفت. در سپتامبر ۲۰۱۴، نیروهای حوثی بر صنعا حاکم شدند. در مارس ۲۰۱۵ ائتلافی به رهبری عربستان سعودی برای باز پس گرفتن پایتخت و بخش بزرگی از شمال یمن از نیروهای حوثی، حملات هوایی را شروع کرد. فاروق به جای این که لنزهایش را روی دود و خانه‌های سوخته زوم کند، به همان شیوه‌ی گذشته به عکاسی از جزئیات زندگی روزمره‌ی مردم ادامه داد: زنی با نقاب سیاه از بازار نان می‌خرد. پسر بچه‌ای بادبادک رنگین‌کمانی‌اش را در میدان عمومی

شهر هوا می‌کند. عده‌ای در بازار میوه و تره‌بار بخش قدیمی صنعا برای خرید مایحتاج ماه رمضان جمع شده‌اند. نیش پیرمردی با دیدن عکسی که فاروق از او گرفته باز می‌شود و به او می‌گوید: «من در این عکس خیلی خوش تیپ افتاده‌ام.»

در مجموعه عکس‌هایی که او در سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۵ به سفارش شورای فرهنگی بریتانیا گرفته و تحت عنوان **زنانی چون ما** منتشر شده، نوع دیگری از صمیمیت به چشم می‌خورد. او برای تهیه‌ی این مجموعه، به ملاقات زنانی رفته که در مراحل مختلف زندگی در خانه یا اردوگاه‌های آوارگان به سر می‌برند. فاروق از شنیدن قصه‌ی رنج آنها خودداری نکرده اما در عین حال اجازه داده که خودشان روایت‌هایی را که کنار عکس‌هایشان قرار می‌گیرد تدوین کنند.

اکنون یمن هنوز درگیر جنگ است و در آستانه‌ی قحطی به سر می‌برد. ائتلافی که رهبری آن را عربستان سعودی بر عهده دارد شهر را از دریا و آسمان محاصره کرده و مناطق غیرنظامی را چنان آزادانه بمباران می‌کند که باراک اوباما در دسامبر سال گذشته که هنوز رئیس‌جمهور آمریکا بود، مجبور شد فروش مهمات هدایت شونده‌ی دقیق را به تعویق بیندازد. البته وزارت امور خارجه‌ی دولت جدید تصمیم گرفت این فروش را از سر بگیرد. نیروهای حوثی در اعمال شکنجه، اعدام‌های بدون حکم دادگاه، مین‌گذاری و سربازگیری از میان کودکان در آن سرزمین نقش داشته‌اند. کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد خواهان آن شده که موارد نقض حقوق بشر از سوی تمام عوامل این جنگ به طور مستقل بررسی شود. دولت جدید آمریکا در واکنش به این وضعیت، تلاش کرده تا ورود مهاجران و پناهجویان یمنی به آمریکا را ممنوع کند، کمک‌های بشردوستانه به یمن را قطع کرده و بر حمایت خود از ائتلاف عربستان سعودی افزوده است.

آثار فاروق را تا کنون رسانه‌هایی نظیر بی‌بی‌سی، الجزیره و هافینگتون پست منتشر کرده‌اند و به سفارش سازمان‌هایی نظیر آکسفام، کیر و سازمان ملل نیز پروژه‌هایی انجام داده است. او می‌داند که جهان نمی‌تواند یمن را به فراموشی بسپارد. او مخاطبان جهانی‌اش را نه تنها در نمایشگاه‌هایی در یمن که در ایالات متحده‌ی آمریکا، فرانسه، اسکاتلند، کانادا، سوئیس و هلند می‌جوید. نبوغ او در این است که می‌تواند بیننده را درگیر عکس‌هایش کند. فاروق در دل جنگ به یاد ما می‌آورد که هنوز می‌توان لحظاتی از صلح، پیوند و شگفتی را در آن سرزمین جست‌وجو کرد. او نمی‌خواهد با ارائه‌ی تصویری خوش‌بینانه از کشوری تحت جنگ، ما را فریب دهد بلکه بیشتر وجود زندگی در آنجا را به رخ می‌کشد و همگان را به حفظ آن دعوت می‌کند. عکس‌های او در حکم استدلالی است که نه تنها وجود زندگی در یمن را حائز اهمیت می‌شمارد بلکه به نوعی جزئیات آن را نیز پُر رنگ می‌کند. با فاروق از طریق اسکایپ گفت‌وگویی انجام داده‌ام. او هم‌اکنون برای ادامه‌ی تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشته‌ی عکاسی مستند و فوتوژورنالیسم در دانشگاه وست مینستر، در لندن زندگی می‌کند.

گوثرنیکا: چه موضوعاتی توجه شما را جلب می‌کنند؟ در عکاسی به دنبال ثبت کدام جزئیات هستید؟

ثنا فاروق: این که زن باشی و بخواهی در خیابان‌های یمن عکاسی کنی، امر چندان ساده‌ای نیست. مردم عادت ندارند زنی را ببینند که با دوربینش به این طرف و آن طرف می‌رود. زمانی که کار عکاسی خیابانی را شروع کردم، برایم مهم نبود که از چه چیزی عکس بگیرم. بیشتر خودِ این بودن در خیابان برایم مهم بود. هنگامی که دیگر به این موضوع عادت کردم، تازه شروع کردم به گرفتن عکس‌هایی که با آنها بتوانم قصه‌های خوبی را تعریف کنم.

زمانی که جنگ در یمن آغاز شد، خواستم به مردم نشان دهم که زندگی روزمره در یمن به چه شکل است. با این عکس‌ها سعی نکرده‌ام بگویم که جنگ بر زندگی مردم اثری نداشته است. نخواسته‌ام بگویم که همه چیز خوب است. بلکه می‌خواستم با آنها نشان دهم که در نهایت، داریم زندگی عادی‌مان را ادامه می‌دهیم چون مجبوریم ادامه دهیم. این عکس‌ها آدم‌ها را در حال پرداختن به امور روزمره‌شان نشان می‌دهد، آدم‌هایی که دارند به محل کارشان می‌روند، دانش‌آموزانی که دارند به مدرسه می‌روند. این عکس‌ها جریان زندگی را روایت می‌کند و نشان می‌دهد که خیابان‌های یمن خالی نیست. شاید به این دلیل آن عکس‌ها را گرفتم که هنوز در مرحله‌ی انکار جنگ بودم و در واقع، هنوز شوکه بودم. شاید از آن عکس‌ها این‌طور برداشت شود که خواسته‌ام مردم را فریب دهم. اما چنین قصدی نداشته‌ام. این عکس‌ها را به این دلیل می‌گیرم که با آنها بتوانم چیزی را که هستیم به مردم جهان نشان دهم. چون همه از ما این تصور را دارند که فقط به فکر کشتن یکدیگریم، حال آن‌که اصلاً این‌طور نیست. می‌خواهم بی‌ریایی و مهربانی مردم را به شکلی فی‌البداهه با این عکس‌ها روایت کنم.

گوثرنیکا: چطور توانستید بین احساس آرامش نسبی‌تان در لندن و پیوندهایی که همچنان با یمن حس می‌کنید توازن برقرار کنید؟

ثنا فاروق: من عکاس جنگ نیستم. عکاس زندگی‌ام. از مرگ عکس نمی‌گیرم. آنجا نماینده‌ام چون نمی‌خواستم به خاطر چیزی بمیرم که در آن هیچ تقصیری نداشته‌ام. و الان در لندن‌ام. این خیلی به من آرامش می‌دهد. این‌که می‌توانم بخوابم و حمله‌ی هوایی یا بمبارانی هم در اینجا رخ نمی‌دهد که بخواهد مرا بیدار کند، حس فوق‌العاده‌ای است. واقعاً دارم از لحظات آرامشم در اینجا لذت می‌برم. در عین حال، ما وظیفه داریم که به وطن‌مان برگردیم و من باید این وظیفه را نیز انجام دهم. به خاطر این احساس گناهی که دارم، برای من بسیار دشوار است که بگویم از بودن در اینجا لذت می‌برم.

این احساس در واقع در پروژه‌ای بازتاب یافته که هم‌اکنون دارم روی آن کار می‌کنم. آن بار که به خانه‌مان در یمن برگشته بودیم، از پنجره‌ها می‌ترسیدیم. جرأت نداشتیم نزدیک‌شان بنشینیم چون اگر چیزی پیش می‌آمد ممکن بود بشکنند و ما آسیب ببینیم. این بود که دور از آنها می‌نشستیم، مثلاً در اتاق نشیمن یا زیرزمین. یا این‌که به پنجره‌ها نوار چسب می‌زدیم. وقتی به لندن آمدم با خودم گفتم: چه پنجره‌های زیبایی! دلم می‌خواهد در مورد آنها کاری کنم.

به استادم گفتم که می‌خواهم جنگ یمن را به واسطه‌ی زندگی‌ام در لندن مستند کنم. متن کتاب، روزانه‌های من در یمن را در بر می‌گیرد. مثلاً در آن می‌خوانید: «امروز با خواهرهایم از خواب پریدیم و به اتاق نشیمن دویدیم.» و بعد یک تصویر می‌بینید که پنجره‌هایی را در آرامش نشان می‌دهد. **به یاد پنجره‌های خرد شده**، کتاب روزانه‌های تصویری من در لندن است. خاطرات من از یمن روایت آسیب‌ها و ویرانی‌ها است اما عکس‌ها چیز دیگری می‌گویند: تجربه‌ی مرا از زندگی در آرامش روایت می‌کنند.

گوئرنیکا: در مورد پروژه‌ی «زنانی چون ما» چطور؟ فکر می‌کنید زن بودن تان باعث شده که رابطه‌ی خاصی با سوژه‌هایتان بگیرید یا ساده‌تر به آنها دسترس پیدا کنید؟

ثنا فاروق: در مورد این پروژه، در واقع شانس آورده‌ام که زن‌ام. مسلماً این امر هم که یمنی هستم و به زبان آنها حرف می‌زنم مؤثر بوده است. این زبان را با لهجه‌ی آنها حرف می‌زنم. یکی از خودشان هستم. اگر یک زن خارجی می‌خواست از آنها عکاسی کند از او سؤالاتی می‌پرسیدند. اما هر بار که من سراغ این زنان می‌روم، می‌توانم به آنها بگویم: «من یکی از شما هستم. من هم دارم با جنگ دست و پنجه نرم می‌کنم، گریه می‌کنم، افسرده می‌شوم، یعنی درست مثل خودتان هستم. تنها فرقم با شما این است که یک دوربین دارم.»

آنها همیشه از این می‌ترسند که مبادا من روزنامه‌نگار باشم و از عکس‌هایشان برای بلندپروازی‌های خودم سوءاستفاده کنم. اما من می‌گویم نه، من روزنامه‌نگار نیستم و به این خاطر دارم این کار را می‌کنم که می‌خواهم قصه‌ی شما را که قصه‌ی خودم هم هست، به گوش دیگران برسانم. روزنامه‌نگار بودن چیز بدی نیست اما تنها راه جلب اعتماد آنها این است که بگویم روزنامه‌نگار نیستم. من نمی‌خواهم فقط عکس بگیرم و بعد بگذارم بروم. برایم مهم است که به جامعه‌ام وصل شوم. اصلاً یادم می‌رود که دوربین در دست دارم. به عضوی از خانواده‌شان تبدیل می‌شوم. به آنها این آزادی عمل را می‌دهم که خودشان انتخاب کنند که چطور می‌خواهند در عکس ظاهر شوند. این است که مرا به دنیایشان راه می‌دهند.

قصه دارم که بعداً عکس‌های این زنان را در یمن نیز به نمایش بگذارم و می‌خواهم از آنها دعوت کنم که به نمایشگاه بیایند و به آنها بگویم: «این قصه‌ی شما است. من قهرمان این قصه نیستم، شما هستید.»

گوئرنیکا: ظاهراً شما مایل نیستید که از خود جنگ و درگیری‌ها عکاسی کنید. اغلب عکس‌هایی که در کارنامه‌تان هست از نظر بصری جذابیت زیادی دارند. چطور توانستید با تضاد میان ثبت زیبایی‌های زندگی روزمره و واقعیت رنج‌هایی که این افراد می‌کشند کنار بیایید؟

ثنا فاروق: ممکن است مردم بگویند که من اساساً دارم رنج را زیبا جلوه می‌دهم. علت این‌که به این شکل عکاسی می‌کنم این است که می‌خواهم مردم به تعمق در عکس‌هایم تشویق شوند. نمی‌خواهم وقتی به عکس‌هایم نگاه

می‌کنند حس کنند که چقدر نگاه کردن به آنها سخت است. می‌خواهم به مردم جهان درباره‌ی یمن بیاموزم. می‌خواهم عکس‌هایی را به نمایش بگذارم که مردم بتوانند بدون آن‌که آزار ببینند به آنها نگاه کنند. نمی‌خواهم مردم را بترسانم. می‌خواهم که سؤال کنند. عکاس‌های جنگ که مادران گریان و کودکان سلاخی شده را مستند می‌کنند کار بسیار مهمی انجام می‌دهند و من به احترام هر عکاسی که چنین کاری می‌کند کلاه از سر برمی‌دارم. اما شیوه‌ی من این نیست.

زنانی که من از آنها عکاسی می‌کنم ممکن است افسرده یا عصبانی یا غمگین باشند. اما وقتی قرار است از آنها عکسی گرفته شود دوست دارند در بهترین حالت خود باشند. بعضی‌شان می‌پرسند: «امکان دارد عکس را به من نشان دهید؟» دلشان می‌خواهد که در عکس‌ها خوب بیفتند. من هم دوست دارم از آنها به شکلی که سربلندشان کند عکاسی کنم چون سزاوارش هستند.

گوئرنیکا: هنگامی که برای اولین بار در زمان جنگ شروع به عکاسی کردید، این‌که دوربینی در دست داشتید در روابط‌تان با مردم چه تغییری ایجاد کرد؟

ثنا فاروق: هنگامی که جنگ در سپتامبر ۲۰۱۴ شروع شد، هنوز هم از دوربینم در خیابان استفاده می‌کردم اما بسیار با احتیاط. در صنعا قدم به قدم ایست بازرسی گذاشته بودند و می‌ترسیدم که مرا نگه دارند و از عکاسی در خیابان منعم کنند. مقطعی که از بردن دوربین با خودم به خیابان دست برداشتم مارس ۲۰۱۵ و همزمان با شروع بمباران‌ها بود. چون حس کردم که هر لحظه ممکن است جانم را از دست بدهم.

هنگامی که حملات هوایی شروع شد، شوکه شده بودم. ترسیده بودم. گریه می‌کردم. پیش از آن درباره‌ی جنگ فقط در کتاب‌ها خوانده بودم یا فیلمش را دیده بودم، اما این‌که تحت جنگ زندگی کنی واقعاً متفاوت و ترسناک بود. در خانه‌ام حبس شدم. نمی‌توانستم از خانه بیرون بروم چون نمی‌خواستم هیچ اتفاقی برایم بیفتد. حتی دست به دوربینم نمی‌زدم. تقریباً تمام وقتم را در توییت می‌گذراندم. اما به نقطه‌ای رسیدم که حس کردم اگر قرار است در هر صورت زندگی‌ام در خطر باشد و حتی زمانی که در اتاقم و تحت حفاظت خانواده‌ام هستم اتفاقی برایم بیفتد، باید دوباره به خیابان‌ها بروم و با عکاسی از زندگی روزمره‌ی مردم در یمن، کاری بکنم و به مردم جهان بگویم که ما هم انسانیم و زندگی روزمره‌مان را داریم و شبیه هر کس دیگری هستیم. حال، شما فکر می‌کنید که لیاقت ما جنگ است؟ این کاری بود که می‌خواستم انجام دهم. نه این‌که نشان دهم که ما غیرعادی هستیم.

من بسیار تحت تأثیر پل گراهام، عکاس بریتانیایی هستم. او این قاعده‌ی طلایی تهیه‌ی رپرتاژهای این‌چنینی از جنگ را ابداع کرده است. یعنی از خط مقدم عکاسی نمی‌کند. عکس‌های کلیشه‌ای از جنگ نمی‌اندازد. بلکه جنگ را با آفرینش مناظری بدیع مستند می‌کند.

گوئرنیکا: شما جایی گفته‌اید که هنر، شما را انتخاب نکرده و قرار نبوده که عکاس شوید. و استفاده از دوربین، بیشتر برایتان نوعی انتخاب بوده است.

ثنا فاروق: من در یمن به مدرسه‌ی دولتی می‌رفتم که در آن اصلاً کلاس هنر وجود نداشت. آن وقت‌ها هنوز فیس‌بوک نداشتیم. توییتر نداشتیم. این بود که من هم هیچ چیز از هنر نمی‌دانستم. اصلاً به عکاسی فکر هم نمی‌کردم. من در صنعا زندگی می‌کردم و تعداد گالری‌های عکس در این شهر بسیار محدود است. دوست دارم از این کلیشه پرهیز کنم که می‌گویند ما با این استعداد به دنیا آمدیم. نه، عکاسی استعداد ذاتی من نبود. در هفده سالگی به دبیرستانی در کانادا رفتم و رشته‌ی هنر را انتخاب کردم. کنجکاو بودم بدانم که چطور می‌توانم بدون استفاده از کلمات حرف بزنم؟ از بدو تولد قرار نبود که آدم خلاق شوم، بلکه آموختم که چطور آدم خلاق شوم. با نقاشی شروع کردم. با طراحی. و بعد، وقتی به کالجی در ورچستر رفتم، رشته‌ی عکاسی فیلم را انتخاب کردم.

وقتی در سال ۲۰۱۳ به وطن برگشتم، حس کردم که به هیچ کجا تعلق ندارم. در غرب، خیلی خودم را محافظه‌کار می‌دانستم. وقتی به وطن برگشتم، حس کردم مردم این‌طور درباره‌ام قضاوت می‌کنند که خیلی باز هستم. به خیابان می‌آمدم تا با مردم در ارتباط باشم. می‌خواستم با آشنا شدن با زندگی روزمره‌شان با آنها رابطه‌ای ایجاد کنم. به همین دلیل بود که حتی هنگام بروز جنگ هم آن‌قدر با این امر احساس راحتی می‌کردم.

مدام خودم را به چالش می‌کشیدم. آیا دارم کار متفاوتی انجام می‌دهم یا این‌که دارم عکسی مثل این همه عکس که همه جا هست و همه می‌توانند نظیر آن را با تلفن همراهشان بگیرند، می‌گیرم؟ پس فرق من با بقیه چیست؟ دغدغه‌ی من فقط گرفتن پرتره نیست. قصه‌ها برایم مهم‌اند، حرف‌ها مهم‌اند، چایی که سرو می‌کنند مهم است. از زنانی در اردوگاه‌ها عکس می‌گرفتم که همه چیزشان را از دست داده بودند. اما وقتی به چادرشان می‌رفتم، از من پذیرایی می‌کردند. این‌که از هیچ، خانه‌ای برای خودشان ساخته بودند فوق‌العاده بود.

برگردان: سپیده جدیری

جوآنا نیپلز میچل، از همکاران گوئرنیکا، نویسنده و دانشجوی حقوق در دانشگاه نیویورک است. او با وزارت دادگستری آمریکا در تحقیقات مربوط به جنایت‌های جنگی همکاری داشته و در مورد حقوق زنان و عدالت انتقالی در سری‌لانکا نیز فعالیت کرده است. آن‌چه می‌خوانید، برگردان این اثر است:

Joanna Naples-Mitchell, "Thana Farouq: The Streets Are Not Empty", *Guernica*, May 6, 2017.